



دیالوگ روز

**اعتراض- مسعود کیمیایی - ۱۳۷۸**

محسن دربندی (حسن فتحی)؛ ما کاری به حکم نداریم... حکم رو کاغذ مال محکمه است... اصلیت حکم مال خداست..... گلریزون می‌کنیم واسه کسی که آزاد می‌شه از این چاردیواری... که همه دنیا چاردیواریه... کرم مرتضی‌علی، که مرده که واسه شرف و ناموش دوازده سال رو کشیده، وجدانش بالاتر از این پول‌هاست که کاغذه... سلامتی سه تن؛ رفیق و ناموس و وطن. سلامتی سه کس؛ زندونی و سرباز و بی‌کس... سلامتی باغبونی که زمستونشو از بهار بیشتر دوست داره... سلامتی آزادی... سلامتی زندونیای بی‌ملاقاتی...

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان فاطمی، خیابان بهرام مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۳۴۷۰ • شماره: ۸۸۹۲۵۴۶۷ • تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۱۹
تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸ • توزیع: شرکت پیام‌رسان سبز
تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: مصیم
تلفن: ۴۴۵۳۳۲۷۵

چهارشنبه ۱۸ خرداد ۱۴۰۱ • ۸ ذوالعده ۱۴۴۳ • ۸ ژوئن ۲۰۲۲ • سال نوزدهم • شماره ۴۲۹۷ • ۱۲ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۳:۰۳ • اذان مغرب ۲۰:۴۰

اذان صبح فردا ۴:۰۲ • طلوع آفتاب ۵:۴۸

## توفان خاک و تفاوت مردمان هر سرزمین

**رضا صدیق**؛ واکش مردمان در سرزمین‌های مختلف نسبت به یک موضوع، رخداد یا اتفاق واحد، به تناسب فرهنگ و نسوع زندگی آن مردم در آن جغرافیا متفاوت و مختلف است. موضوعات و ابتلائات طبیعی یا ابتلائات سیاسی-اجتماعی و حتی رفاهی از منظر جامعه مدرن در شکل جهان –جغرافیایی یک شکل اند و در ظهور و بروز و شدت و غلظت گاه متغیر و مختلف. این یک شکلی در رخدادها با پوسته‌های متفاوت، ولی کنه یکسان را می‌توان گاه در یک توفان یا سونامی جست یا در تبعیض اجتماعی و حدود و ثغور آزادی‌های اجتماعی، گاه می‌توان در بروز کندی یا نبود شبکه در اینترنت دید و گاه در گرانی، تورم یا مشکلات عدیده اقتصادی. تسمام اجزای این پروژات، چه در غرب و چه در شرق دور و چه در خاورمیانه به نسبت صنعتی یا نیمه‌صنعتی بودن یا به نسبت شکل فرمی ساختار قدرت و محل زیست‌بوم آن جغرافیا نشانه‌هایی دارد که با زندگی در آن نقاط می‌توانی به شکلی با این رخدادها روبه‌رو شوی. مثل سرکوبگری پلیس در یک تظاهرات حتی قانونی که شکل نمودش از برلین تا عراق، از ترکیه تا مالزی، از پاریس تا ایروان، در نفس واکنش یکی است و در مواجهه متفاوت.

ماسک به صورت می‌زنند، بخشی نیز نه عکال به صورت

می‌پیچند و نه ماسک می‌زنند. در صورت مردم نشانی نه از خشم هست و نه اعتراض و نه حتی غرزدن. گویی که دارد یاران می‌بارد. برخورد مردم با باران چگونه است؟ همان‌طور. مه خاک طوری سنگین می‌شود که بیش از دو متر جلوترت را نمی‌توانی ببینی؛ اما میان جاده‌ها در رفت‌وآمدند ماشین‌ها، پروازها کنسل می‌شود؛ اما مغازه‌ها باز است و شهرها از جنب وجوش نمی‌ایستد. بعضی در خانه می‌مانند؛ اما اگر تابستان باشد و برق‌ها قطع، پنجره باز است و نسیم گرم تابستان با خاک به دل خانه می‌ریزد. مردم از هم درباره مدت‌زمان عجه می‌پرسند و هرکسی چیزی می‌گوید. دهان به دهان خبر می‌پیچند و در فیس‌بوک‌ها مدت‌زمان عجه کم و زیاد می‌شود؛ اما تا دم عجه دقیقاً معلوم نیست چه ساعتی یا چند روز ادامه دارد. مردمی که در نجف یا کربلا زندگی می‌کنند و اطراف حرم کاسب یا ساکن هستند، با خاک از عجه بر زمین نشسته برخوردی متفاوت دارند. به نسبت مردم بغداد یا بصره، تبرک می‌بینند ای خاک را و به چشم تبرت و در حد تبرک در ظرف و کیسه جمعش می‌کنند. نکته مهم در برخورد مردم عراق اما پس از عجه‌هاست. انکار یک قانون نانوشته عمومی برایش وجود داشته باشد. مغازه‌دارها همه در مغازه‌شان دستگاہ فوت‌کننده هوا دارند که رفتاری خلاف رفتار چاروبرسی دارد، به جای اینکه هوا را بکشد، پخش می‌کند. روی وساییل مغازه می‌گیرند تا خاک نشسته بر روی اسفالت و در دیوار را هوا نکنند. مردم محله جارو به دست شروع به جاروی خیابان می‌کنند و خاک نشسته و تلبارشده بر زمین را گوشه‌ای جمع می‌کنند و به زباله می‌ریزند. چشم که هر هم می‌زنی، می‌بینی بعد از دو ساعت هیچ اثری از آثار عجه و توفان خاک در شهر و کوی و برزن مشاهده نمی‌شود. انکار که عزمی عمومی باشد، برای رفع خاکی بر تن شهر نشسته است تا آن تصویر آخرازمانی مه خاک نشسته بر شهر و گردوخاک بر روی ریش مردان و مژه زنان در یک چشم بهم‌زدن، فراموش شود و ازین برود. هر وقت که در عراق عجه می‌شود، به خیابان می‌دوم و به رفتار مردمان عراقی نگاه می‌کنم. رسم نانوشته زندگی‌ام در نجف شده است. تماشای مردمی که در تضاد با ظاهر شهریت و دنیای بزرگ‌شده، خاک بر تن و رو نشسته در مه خاک از این سو، به آن سو می‌روند و تو گوئی، دیگر خبری از آن ویتزین را حفظ می‌کنند. مردمان در رفت‌وآمدند و گویی هیچ اتفاقی نیفتاده. دشداشه‌پوش‌های عراقی «عکال» را درو صورت می‌پیچند و بعد از ایذمی کرונה، شهری‌پوشان

یکی از مهم‌ترین نتایج هجرت به بلاد متفاوت و زیستن در جغرافیاهای مختلف، درک همین نکته است با گوشت و پوست. در شکل کلیشه‌شده در فهم عرفی و نالیدنش می‌شود همان شعر اخوان‌ثالث که «آسمان هرجا همین رنگ است». چنین فهمی از سر تجربه زیستن در این مختلف زمین، رهنمون این نکته است که نوع برخورد اهالی ساکن آن جغرافیا با این دست مصائب و اتفاقات است که آن رخداد واحد در ذات رخدادن را متفاوت می‌کند؛ اما این نکته نفی این موضوع نیست که مصائب خاورمیانه به دلیل ریشه استعماری غرب، چشم طمع داشتن به میراث خاک خاورمیانه مانند نفت و انرژی و جنگ‌های قرن اخیر که هنوز نیز ادامه دارد و بیخ‌گوش تمام کشورهای این منطقه زوزه می‌کشد، با جنس نمود همین رخدادهای واحد، صعبت‌تر و متفاوت‌تر است. یک اروپایی سفید، نفهمد که بدون برق زندگی‌گرایی یعنی چه. شاید اما به دلیل بحران انرژی در مسله گاز و جنگ روسیه با اوکراین، دربار نبود انرژی را چون ساکنان خاورمیانه درک کند؛ اما تا لمس کامل این بحران، فاصله زیادی دارد. یکی از این بحران‌های یکی و واحد که در نسوع مواجهه با مردمان بلاد مختلف با آن خود را نشمان می‌دهد «توفان خاک» در منطقه خاورمیانه است. به‌خصوص در عراق و بعد ایران. عراقی‌ها به توفان خاک، «عجه» یا تشدید روی جسیم می‌گویند. در قصه‌های علمای نجف که غور می‌کنی یا سفرنامه‌های کهن عراقی، می‌بینی که عجه در عراق یکی از اتفاقات عادی در طول تاریخ بوده است؛ اما در شدتش به نسبت حال، حرف است؛ زیرا که در جهان عرب خاک عراق را بعد شامات یکی از خاک‌های حاصلخیز می‌دانند و میوه و

### نقد هفته

## دست‌ها بالا، وگرنه فیلم می‌گیرم!

مجازی، از این به بعد از هر دوربینی سلاحی خواهد ساخت که به جای مرگ بدنی، مرگ بی‌آبرویی اجتماعی را برای قربانی به ارمغان می‌آورد. این قبیل اتفاقات چیزی نیست جز بخشی از یک منطق و مفهوم بزرگ‌تر که در دنیایی موازی با دنیای واقعی در حال حکمرانی است. دنیایی که عدم علم به موضوعات مختلف خصوصا موضوعات مرتبط با سلامت موج می‌زند. دنیایی که در آن کسی نمی‌داند در یک مرکز شلوع با بیماران بستری، اولویت استفاده از دستگاه تصویربرداری با بیماران بستری مرکز است و سایر افراد خصوصا آن دسته از بیمارانی که تمکن مالی دارند بهتر است از مراکز خارج بیمارستانی برای تصویربرداری استفاده کنند. یا کسی نمی‌داند که وقتی به بیمارای گفته می‌شود باید بستری شسوی، او نمی‌تواند طبق تشخیص خود بستری نشود ولی از سایر خدمات مرکز استفاده کند و برای خود سعی‌تی اسکن آرد کند. در همه جای دنیا برای افراد با وزن بالای صد کیلوگرم تنها چند مرکز محدود خدمات تصویربرداری ارائه می‌دهند و از منظر مدیریت بهداشت و سلامت، بهتر است دستگاه تصویربرداری در مراکز بیمارستانی برای صدها بیمار نیازمند مورد استفاده قرار گیرد نه برای یک نفر با شرایط نامعمول که باعث ازکارافتادگی دستگاه می‌شود و دست بقیه بیماران یک مرکز شلوع دولتی در پوست گردو می‌ماند. همان‌طورکه در بالا گفته شد برای افراد با وزن بالا هم تصویربرداری انجام می‌گیرد اما در مراکز مشخص و از پیش تعیین‌شده تا حقی از این بیماران هم ضایع نشود و اگر فرد در بیمارستان بستری باشد، برای تصویربرداری در مراکز دیگر با آمبولانس اعزام می‌شود و برمی‌گردد. به هر حال این مدل برخورد با یک ارگان درمانی مثل بیمارستان، نشان می‌دهد که اگر در منطق دنبال‌گیری و دنبال‌کنندگی خود تجدیدنظر نکنیم، از این به بعد همه ما سلاحی در دست داریم برای تهدید دیگران و همه ارگان‌های دولتی و غیردولتی می‌توانند بانکی باشند مناسب برای سرقت و اخاذی.



• خردادماه زمان برداشت از باغ‌های توت غرب تهران است و عرضه محصولات باغی در کنار بزگره توسط کارگران و کودکان که اغلب مهاجر هستند بازار داغی دارد. عکس: زینت حمزه‌لویی، فارس

### یادبود

### دعایی یک الگوبود



مصطفی ایزدی

عصر ۱۵ خرداد خبری غیرمنتظره، پیش از آنکه در رسانه‌های رسمی منعکس شود، به‌سرعت فضای مجازی را درنوردید و مخاطبان خود را مات و متحیر کرد. سیدمحمود دعایی، یکی از دیرتیرین مدیران مسئول یک روزنامه در ایران درگذشت. کمتر کسی از رجال سیاسی یا مذهبی پیدا می‌شود که آقای دعایی را نشناسد. ۴۲ سال کم زمانی نیست که یک فرد روحانی در رأس یک مؤسسه مطبوعاتی نسبتا دامنه‌دار، با ویژگی‌های ممتاز قرار گرفته باشد و ارتباطات گسترده با انواع و اقسام سلیقه‌ها و محافل گوناگون داشته باشد و ناشناس بماند. اگر فرض کنیم که ۲۴ سال هم در عصر جمهوری اسلامی بر کرسی نمایندگی مجلس نشسته بود، باز هم آوازه او از مؤسسه و روزنامه اطلاعات در جامعه فرایمی می‌بود. همین شهرت و البته همراه با محبوبیت و حرمت باعث شد که فوت او ناگهان همه وسایل ارتباطی و گروه‌های اجتماعی در فضای مجازی را در بر گیرد و آنها را لبریز از اظهار تاسف و تسلیت کند. سیدمحمود دعایی با همین سادگی و بی‌پیرایگی که نامش برده می‌شود و خود خواسته بود که با پیشوند مختص حوزویان او را نخوانند، زندگی می‌کرد و دل درپای‌اش دوستان و آشنایان و به‌ویژه اهل فرهنگ و هنر را لبریز از لطف خود می‌کرد. اگر این نام مرد بزرگ در تاریخ معاصر ایران جاودانه نماند، نام نیک چه کسانی خواهد ماند؟ خیلی‌ها از منتقدان نظام، سیدمحمود دعایی -رحمة الله علیه- را چنان می‌دیدند که انکار نه نماینده مجلس شورای اسلامی است، نه نماینده امام در مؤسسه اطلاعات و نه مدیرمسئول یک روزنامه پسرآوازه و معتدلی که بیش از ۴۰ سال آن را بی‌وقفه اداره می‌کرد؛ بلکه او از انسانی می‌شناختند که آزاداندیش، اهل مدارا، مردمی و بدون قید و بندهایی بود که افراد زیادی به دست و پای خود بسته‌اند. هنگامی که برای دیرینه‌اش سیدمحمد خاتمی محدودیت‌هایی بار کرده بودند، از آنها عبور می‌کرد و از توجه‌کردن به این محدودیت‌ها برپایی نداشت و اگر هم به عواقب آن می‌اندیشید، شجاعانه راه‌حلی برای گذر از عواقب آن پیدا می‌کرد. مرحوم دعایی برای سامان دادن به نابسامانی‌هایی که بعضی تنگ‌نظری‌ها



ایجاد کرده بود، بیوسسته تلاش می‌کرد؛ گرچه با موانع زیاد روبه‌رو می‌شد. در زمان ریاست‌جمهوری هاشمی‌رفسنجانی، وزارتخانه یا او برخورد کرده بود که چرا از فلان شخصیت مخالف وضع موجود برای حضور در ایران دعوت کرده است؟! او قاطعانه و بدون واهمه، تصمیم خود را عملی کرد و وزیر مربوطه را هم نصیحت کرده بود که از این سخت‌گیری‌ها به اهل فرهنگ و خدمتگزاران پیشین انقلاب دست بردارد. دعایی در همان زمان افراد محترم و موجهی را برای دعوت‌کردن از فرهیختگان خارج‌نشین نزد آنان می‌فرستاد؛ اما متفاسله کارشنکی‌های عناصر تنگ‌نظر که مسئولیت‌هایی هم داشتند، پروژه راه‌اندازی یک جریان رفت‌آمیز بین ایرانیان صاحب‌نام در داخل و خارج از عقیم کردند و بر خسارت فرهنگی و هنری و اقتصادی و حیثیتی وارده بر جامعه افزودند. سیدمحمود دعایی از آن دست روحانیونی بود که جاذبه داشتند. هرکس از او تقاضایی داشت، سعی می‌کرد پاسخ مثبت بدهد و اگر نمی‌خواست یا نمی‌توانست پاسخ مثبت دهد، نمی‌گذاشت که متقاضی ناراحت شود و به گونه‌ای مهربانانه یا با لفاظی طنزآمیز ناراحتی احتمالی او را برطرف می‌کرد و البته صادقانه و بدون پرده‌پوشی، علت ردکردن تقاضای فرد را به او می‌گفت. یکی روز پیش آقای دکتر ابوالقاسم قاسم‌زاده در روزنامه اطلاعات بود که آقای دعایی هم آمد. همان وقت خبردار شد که دکتر سیدجعفر شهیدی با دنیا وداع کرده است. از آقای دعایی پرسیدم که اگر یادداشتی در رثای مرحوم دکتر شهیدی بنویسم و خاطراتی که از همکاری با آن بزرگوار داشته‌ام بازگو کنم، آن را در روزنامه چاپ می‌کنید؟ فوری و صریح پاسخ داد: نه! بعد توضیح داد که ما یادداشتی با نام تو را چاپ نمی‌کنیم. گفتم من می‌نویسم و تحویل دکتر قاسم‌زاده می‌دهم، ایشان شما را قانع می‌کند که چاپ کنید. یادداشت را همان‌جا نوشتم و تحویل دادم. دعایی بزرگوار البته دستور چاپ آن را داده بود؛ اما بدون اسم کوچک نگارنده! از این نمونه‌ها درباره برخورد‌های صادقانه و هوشمندانه و خوب مرحوم دعایی، فراوان دیده و شنیده‌ام. از نوشته‌های فراوانی که در این حدود ۲۰ ساعت پس از درگذشت آن انسان دوست‌داشتنی می‌گذرد، در فضای مجازی دیده شده پیرامون سادزیستی و عدم علاقه و به تشريفات و بی‌ریایی و خلق‌خوی درس‌آموز او یاد کرده‌اند. دیگر سخن نمی‌گویم، فقط یادآوری می‌شود که او یک الگو بود، خصوصا برای روحانیونی که در پست‌های ریز و درشت مشغول کارند.